

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه نظریه‌ی مرحوم محقق بروجردی

نظریه‌ی مرحوم محقق بروجردی را ملاحظه فرمودید آنچه که بیان فرمودند این شد که همان‌طوری که اطلاق یک مفهومی بر یک ذاتی که در هیچ زمانی از ازمینه متصف به مبدأ نشده است، صحیح نیست اطلاق مفهوم بر یک ذاتی که در حین استعمال و در حین اطلاق فاقد آن مبدأ هست، این هم صحیح نیست.

فرمودند که چطور زیدی که هیچ گاه لباس ضرب نپوشیده است نمی‌توان به آن ضارب گفت. زیدی که در یک زمانی لباس ضرب پوشیده اما الآن در حین استعمال اگر بگوییم فاقد آن حیثیت هست، به این هم نمی‌شود گفت ضارب؛ به عبارت دیگر فرموده‌اند در استعمال مفاهیم و در اطلاق مفاهیم باید یک ملاکی وجود داشته باشد و بی ملاک نمی‌شود به کسی گفت ضارب.

اگر بی ملاک به کسی گفت ضارب، لازمه‌ی آن این است که «صدق کل عنوان علی کل شیء»؛ این خلاصه‌ی فرمایش استدلال ایشان بود و بعد فرمودند که به نظر ما نزاع بین اخصی و اعمی یک نزاع صغروی است.

توضیح آن این بود که اخصی و اعمی در اصل کبری باهم اتفاق نظر دارند. اخصی می‌گوید باید تلبس باشد، اعمی هم می‌گوید که باید تلبس باشد، لکن تلبس به چه چیز تحقق پیدا می‌کند، اختلاف در مصداق دارند.

اخصی می‌گوید این تلبس فقط به سبب مبدأ تحقق پیدا می‌کند. اعمی می‌گوید که همان حیثیت انتزاعیه که الی الأبد هم باقی است، همین در تحقق تلبس کافی است. لذا ایشان بر خلاف مشهور نزاع را صغروی قرار دادند نه نزاع کبروی.

ایشان می‌خواهد بگوید که در مسئله‌ی تلبس وجود حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه کافی است. اخصی می‌گوید نه، در تلبس مبدأ لازم است. ایشان با مشهور مخالفت می‌کند و می‌فرماید مشهور نزاع را کبروی کرده است؛ یعنی اختلاف بین اخصی و اعمی در این است که آیا در استعمال مشتق، تلبس به مبدأ لازم است یا نه، یعنی اخصی و اعمی محور نزاعشان تلبس بالمبدأ است. اخصی می‌گوید لازم است و اعمی می‌گوید نه، نزاع در کبری و در کلی است.

آن کسی که می‌گوید حیثیت است، می‌گوید استعمال حقیقی است و انقضی عنه المبدأ می‌شود. این تعبیراتی که در کتاب‌های قبل ملاحظه فرمودید. این جا جای این است که همه‌ی آن‌ها را به هم بریزید، در اصول و یا در کفایه و قبل از کفایه می‌گفتند «تلبس بالمبدأ و انقضی عنه التلبس».

طبق فرمایش ایشان «انقضی عنه التلبس» غلط است و طبق بیان ایشان اصلاً تلبس به قول اعمی منقضی نیست.

اعمی می‌گوید تلبس همیشه هست، آن موقع که مبدأ بوده، مبدأ هست و حالا هم که مبدأ نیست، حیثیت انتزاعیه اعتباریه است.

اصلاً روی قول اعمی برای بیان ایشان «انقضی» اصلاً معنا ندارد انقضی عنه المبدأ معنا دارد؛ اما انقضی عنه التلبس معنا ندارد. اگر ما نزاع را صغروی قرار بدهیم طبق بیان ایشان، باید یک مدل استدلال کنیم.

ما می‌خواهیم ببینیم از نظر فنی نزاع صغروی است یا کبروی، این مثل این می‌ماند که ما یک وقت در کبرای درس خواندن اختلاف داریم و یک وقت در کبرای آن اتفاق داریم و در مصداق آن اختلاف داریم، بالاخره این در نتیجه هم فرق می‌کند، این‌طور نیست که در نتیجه فرق نکند.

اشکال به نظریه محقق بروجردی

بعد از تأمل در فرمایشات ایشان، مجموعاً دو اشکال مهم به نظر ما می‌رسد.

اشکال اول

اشکال اول این است که بنا بر فرمایش ایشان، اعمی می‌گوید آن حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه، مصداق برای تلبس است و اخصی این حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه را مصداق برای تلبس نمی‌داند. اشکال این است که این حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه اگر هم بخواهد مصداق برای تلبس باشد، یک مصداق عقلی برای تلبس است؛ یعنی عقل می‌گوید تلبس قابل تطبیق بر این حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه است؛ اما یک مصداق عرفی نیست. ما در بحث مشتق که مسئله‌ی تلبس و مصادیق تلبس را مطرح می‌کنیم، این مفروضه است که مصداقش باید یک مصداق عرفی باشد. مصادیق عقلیه، عنوان خارج از بحث را دارد.

این جا وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، عرف برای تلبس یک مصداق بیشتر قائل نیست و آن هم تلبس به مبدأ است. بعد از آنی که مبدأ تمام شد، عرف می‌گوید در اینجا تلبس تمام شده است. این حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه اگر هم ما بپذیریم این وجود دارد این یک عنوان عقلی است که عقل به حسب تحلیل به این حیثیت می‌رسد و خارج از فهم عرف است و ما در مصادیق عرفیه بحث داریم.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که ایشان در فرمایش خودشان یک قیاسی کردند که به نظر ما این قیاس، قیاس مع الفارغ است. فرمودند همان طوری که بر زیدی که فاقد مبدأ بوده است. زیدی که هیچ زمان ضرب از او صادر نشده، احدی نمی‌آید اطلاق ضارب بکند، در حین استعمال هم اگر فاقد مبدأ باشد، این را نمی‌شود استعمال کرد و حتماً در حین استعمال هم ملاک باید داشته باشد.

به عبارت آخری آمدند ما نحن فیه را که زید در یک زمانی زده است، اما در حین استعمال دیگر زدن را مشغول نیست این را قیاس کردند به آن موردی که از ابتدا برای همیشه فاقد مبدأ است.

فرمودند چطور آن جا نمی‌شود استعمال کرد، این جا هم اگر در حین استعمال بگوییم مبدأ ندارد، نمی‌شود استعمال کرد؛ یعنی استعمالش می‌شود استعمال غلط.

آنجایی که زید هیچ‌وقت زده است، هیچ وقت مبدأ ضرب از او صادر نشده است، اگر کسی بیاید بگوید زید ضارب، اینجا کسی نمی‌گوید که استعمال، استعمال مجازی است. می‌گویند این استعمال، استعمال غلط است. ایشان می‌فرماید همین ملاک در ما نحن فیه هم وجود دارد. زیدی که دو سال پیش زده است. الان ما بیاییم بگوییم ضارب، اگر بگوییم ملاک برای استعمال وجود ندارد، این هم می‌شود استعمال غلط. آن وقت می‌گویند که حتماً باید ملاک داشته باشد، ملاکش همان حیثیت صدوری‌ی انتزاعیه است.

اینجا این یک قیاس غیر صحیح است. در اینجا عرف با علم به اینکه الآن ملاک ندارد، الآن یک آدم مریضی شده و در خانه افتاده است، با علم به این می‌گوید ضارب، اخصی می‌گوید این استعمال مجازی است اعمی می‌گوید این استعمال، استعمال حقیقی است، آن چه که به نظر ما ایشان را گرفتار این نظریه کرده، این است که ایشان این ما نحن فیه را به آنجایی که به‌طور کلی فاقد است قیاس کرده‌اند در حالی که این قیاس، قیاس صحیح نیست.

جمع بندی

در مطلب اول دو مسئله را کاملاً نتیجه گرفتیم. یک، نزاع بین صحیحی و اخصی یک نزاع لغوی است نه عقلی. دو، نزاع بین صحیحی و اعمی یک نزاع کبروی است نه یک نزاع صغروی؛ که مرحوم آقای بروجردی قائل شدند.

کسی که هیچ وقت متلبس نشده است، این حیثیت چگونه از او انتزاع می‌شود. قابلیت کافی در انتزاع نیست. الآن کسی که قابلیت برای زدن دارد، به‌مجرد اینکه او قابلیت دارد نمی‌توانیم ضاربیت را انتزاع کنیم.

مراد از مشتق در محل نزاع

بحث در این است که مراد از مشتق در محل نزاع چیست؟ این تعبیری است که در کفایه است. امام (رضوان الله تعالی علیه) یک تعبیر دقیق‌تری دارد. فرمودند که در مقدمه‌ی دوم در عناوینی بحث می‌کنیم که در محل نزاع داخل‌اند. ما در میان محمولات، محمولات فراوانی داریم زید انسان، زید عالم، زید ممکن، زید علت و زید معلول، زید زوج، زید حر، هذا الشیء ماء، هذا الشیء کلب، هذا الشیء انسان.

در این مقدمه دوم بحث این است که شما که نزاع می‌کنید در این که مشتق آیا حقیقت در خصوص متلبس به مبدأ است یا در اعم، کدام یک از این عناوین داخل در نزاع است و به عبارت دیگر مراد از این مشتق در علم اصول چیست؟

این جا مجموعاً دو جهت را باید در آن بحث کنیم که این دو جهت در کلمات مرحوم آخوند یک مقداری مخلوط شده است.

یک جهت این است که ملاک در این مشتق داخل در محل نزاع چیست؟ شما یک ملاکی به ما بدهید که ما طبق این ملاک ببینیم چه مشتقی داخل در محل نزاع است، آیا همه‌ی مشتقات نحوی داخل در محل نزاع است یا خیر؟

جهت دوم این است که حالا که ملاک را ارائه دادیم آیا آن مشتقاتی که این ملاک را دارند همه‌شان داخل در محل نزاع است؟ یا بعضی از آن‌ها داخل در محل نزاع است؟

اما جهت اولی؛ در علم نحو وقتی که برایمان فرق بین جامد و مشتق را بیان می‌کنند، می‌گویند مشتق آن است که ماده‌اش یک وضع مستقل دارد، هیأتش هم دارای یک وضع مستقل است؛ اما جامد آن است که ماده و هیئت دارای یک وضع واحد است.

جامد آن است که دو تا وضع ندارد ماده و هیئت یک وضع واحد دارد. این معنای مشتق اصطلاحی است. حال طبق این معنایی که ما از مشتق اصطلاحی کردیم و طبق این معنایی که برای جامد اصطلاحی کردیم آمدند گفته‌اند که در علم اصول هر مشتقی داخل در نزاع نیست. گفته‌اند این مشتقی که در آن ماده و هیئت دارای دو وضع است، بر دو قسم است.

یک مشتقی داریم که قابل حمل بر ذات است، یعنی می‌توانیم یک ذاتی را موضوع قرار دهیم و این مشتق را محمول قرار بدهیم. مثل اسم فاعل و مفعول و صفت مشبیه و صیغه‌ی مبالغه و اسم زمان و اسم مکان، همه‌ی این‌ها یُحمل علی الذات، یجری علی الذات؛

اما یک مشتقاتی داریم، مشتقات نحوی که قابل حمل بر ذات نیست. مثل فعل یا مصدر. ما نمی‌توانیم ضَرْبَ را حمل بر زید کنیم. نمی‌توانیم ضَرْبَ را بر زید حمل کنیم، قابل حمل بر ذات نیست.

این جا آن مشتقی که قابل حمل بر ذات نیست، از محل بحث خارج است. پس ما یک مشتقی داریم که قابل حمل بر ذات است این داخل در محل بحث است، یک مشتقی داریم که قابل حمل بر ذات نیست، این از محل نزاع و از محل بحث خارج است.

یک تقسیم دیگری در باب جامد هم وجود دارد، بعضی از جوامد هستند که مثل کلمه‌ی زوج، یا کلمه‌ی رق، این‌ها بر حسب نحوی جامد هستند اما بر حسب اصولی مشتق هستند؛ یعنی آمدند گفتند هر چیزی که قابلیت حمل بر ذات را دارد، ما این را می‌گوییم مشتق.

نتیجه این می‌شود که بین مشتق اصولی و مشتق نحوی نسبتشان عام و خاص من وجه می‌شود. یک ماده اجتماع مثل اسم فاعل و مفعول که مشتق اصولی و مشتق نحوی هم هست، یک مشتقی که مشتق اصولی باشد اما نحوی نباشد مثل زوج، رق، حُر، این‌ها چون مشتق اصولی هستند و گفتیم که ملاک در مشتق اصولی یعنی حمل بر ذات می‌شود. این‌ها از نظر اصولی مشتق هستند اما از نظر نحوی جامد هستند، چیزی که از نظر نحوی مشتق باشد و از نظر اصولی مشتق نباشد، مثل فعل و مصدر.

اینجا یک بحثی و یک تقسیمی را مرحوم نائینی در کتاب «فوائد الاصول» دارند. در جلد یک، صفحه‌ی 84، ایشان فرمودند همین مشتقات اصولیه که قابل حمل بر ذات هستند، این چهار نوع است و ما باید ببینیم که کدام یک از این چهار نوع در نزاع داخل است و کدام یک خارج.

قسم اول، ما یک مشتقاتی داریم که از ذات انتزاع می‌شوند و داخل در ذات هستند. تعبیر ایشان این است، مشتقاتی که منشأ و مبدأ اشتقاق آن‌ها، خود ذات است. این مشتق داخل در ذات است؛ مثل انسان، حیوانیت، ناطقیت و این یک سری از مشتقات است.

قسم دوم یک سری مشتقاتی داریم که مبدأ انتزاع آن‌ها ذات است؛ اما خودشان داخل در آن ذات نیستند، مثل امکان، ممکن، شما وقتی می‌گویید الإنسان ممکن، ممکن مشتق است و حمل بر ذات شده است. از خود این انسان انتزاع شده است اما داخل در ذاتیات انسان نیست؛ چون امکان نه در جنس انسان دخالت دارد و نه در فصل انسان. امکان، ممکن، علت.

می‌گوییم الله (تبارک و تعالی) علّة، الإنسان معلول، الله (تبارک و تعالی) واجب، شریک الباری ممتنع. پس این قسم دوم یک عناوینی هستند، از ذات انتزاع می‌شوند اولاً و داخل در خود ذات نیستند و یک قید دیگری هم دارند نیازی به واسطه هم ندارند.

شما امکانیت را از خود انسان انتزاع می‌کنید بدون هیچ زمینه‌ای، بدون هیچ وسیله‌ای که اگر فلسفه در ذهنتان باشد، این را اصطلاحاً خارج محمول یا محمول من صمیمه، محمولی که از صمیم و از باطن ذات استخراج می‌شود.

قسم سوم فرمودند مشتقاتی که مبدأ آن‌ها یکی از اعراض تسعه است، یکی از اعراض تسعه، کم و کیف و فعل و انفعال و اضافه و عین و متی، یکی از این اعراض تسعه هست، هر چیزی که از مقوله‌ی کم باشد زید مثلاً طویل، قصیر، عظیم یا کیف باشد که این‌ها اصطلاحاً محمول بالضمیمه اطلاق می‌شود.

قسم چهارمی که ایشان فرموده، مشتقاتی که مبدأ آن‌ها یک عنوان انتزاعی است مثل سابقیت، فوقیت، تحتیت که ما فوقیت را

انتزاع می‌کنیم.

این چهار قسم تقسیمی که در کلمات مرحوم نائینی وجود دارد، مرحوم نائینی فرموده از این چهار قسم، قسم اول و دوم از محل نزاع خارج است یعنی یک مشتقات اصولیه‌ای که حمل بر ذات می‌شود، مثل انسانیت، حیوانیت ناطقیت، علیت معلولیت، ممکن واجب، این‌ها از محل بحث خارج است، قسم اول و دوم را ایشان از بحث خارج دانستند.

اما قسم سوم و چهارم را فرمودند که در محل نزاع داخل است. وقتی که به کلمات دیگران مراجعه می‌کنیم، یک تقسیم کوتاهی را مرحوم آقای بروجردی دارند، خیلی کوتاه و فشرده که ایشان سه قسم دارند. فرمودند عناوینی که حمل بر ذات می‌شود یا از خود ذات انتزاع می‌شود یا از خارج ذات، آن هم که خارج از ذات است یا همیشه ملازم با ذات است یا ممکن است مفارق باشد این تقسیم کوتاه را مرحوم آقای بروجردی دارند. فرمودند فقط در این سه قسم، قسم سوم داخل در نزاع است. عناوینی که حمل بر ذات شود، خارج از ذات باشد و ملازم با ذات نباشد.

نتیجه

نتیجه این می‌شود که مرحوم آقای بروجردی هم مثل مرحوم نائینی که قسم اول و دوم را فرمودند از محل نزاع خارج است، این دو نفر در این قضیه مشترک‌اند.

کلمات دیگران، کلمات مرحوم آخوند هم در کفایه، انسان وقتی ملاحظه می‌کند این نتیجه را به دست می‌آورد که محمولات و مشتقاتی که از قسم اول هستند، یعنی از ذات انتزاع می‌شوند و داخل در ذات است مثل انسانیت و ناطقیت این بلا اشکال از محل بحث خارج است. در این هیچ اختلافی ندارند ولو اینکه در دلیلش اختلاف دارند.

مرحوم نائینی می‌فرماید دلیل بر اینکه این‌ها از محل بحث خارج است، یک قاعده‌ی عقلی است همان که آن روز هم عرض کردیم «شیئیه شیء بصورته لا بمادته»، ایشان می‌فرماید شیئیه شیء به صورتش هست. همان صورت نوعیه، حالا اگر صورت نوعیه از بین رفت، شیء هم از بین می‌رود؟ ذات هم که از بین رفت ما دیگر بحثی نداریم بحث ما آنجایی است که یک ذات باقی بماند، اما تلبس آن از بین برود.

امام (رضوان الله تعالی علیه)، با این استدلال مرحوم نائینی مخالفت کردند، فرمودند که اینجا جای استدلال عقلی نیست. چون ما از اول گفتیم که نزاع، نزاع لغوی است. فرمودند که اگر مرحوم نائینی بخواهد استدلال عقلی کند ما یک نقض مهم برای ایشان وارد می‌کنیم و آن نقض این است که اگر یک مایعی بیست روز پیش خل بوده حالا شده خمر، صورت نوعیه‌اش را از دست نداده است. عرف اینجا می‌گوید این مایع فرض کنید طعمش تغییر کرده و صورت ظاهری‌اش را از دست داده اما صورت نوعیه‌اش که همان مایعیت است آن باقی است. پس طبق بیان ایشان باید بگوییم که این داخل در محل نزاع است.

یک مایعی که بیست روز پیش سرکه بوده و الآن شده خمر، باید بگوییم که این داخل در محل نزاع است، اخصی به آن می‌گوید خمر اعمی به آن می‌گوید سرکه...
ادامه صوت موجود نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ